سه‌شنبه؛ ۲۷ مرداد

ساعت ۷/۴۵ صبح شاه فراری به همراه همسرش با یک هواپیمای تجاری عادی متعلق به شرکت هواپیمایی انگلیسی ماوراء بحار، بغداد را به مقصد رم ترک کرد. سفارت ایران در رم نیز حاضر به استقبال از شاه نشد. نظام خواجه‌نوری کاردار سفارت که زمان ورود شاه را می‌دانست بی‌اعتنایی نموده و برای گردش به ساحل دریا رفت و حتی کلید ماشین ثریا اسفندیاری که نزد سفارت به امانت بود را به وی تحویل نداد. لذا مسافران فراری ناچارا در هتل اکسلسیور مستقر شدند.

از میان روزنامه‌های صبح، «داد» فرمان انتصاب زاهدی و همچنین مصاحبه‌ای از او را چاپ کرد. روزنامه «شاهد» نیز نسخه‌ای از فرمان را چاپ نمود. روزنامه «شجاعت» ارگان حزب توده بیانیه این حزب را با این مضمون چاپ کرد؛

«هم‌میهنان عزیز مردان و زنان ضداستعمار

حوادث چند روز اخیر یک بار دیگر درستی پیشگوئی‌های حزب توده ایران را به طور بارز و روشنی تأئید نمود. امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیس با استفاده از روش مماشات و غیرقاطع دکتر مصدق نسبت به خائنین و مزدوران استعمار یک بار دیگر به دست عامل شماره یک خود، پسر رضاخان، توطئه خائنانه‌ای... ترتیب دادند.

این توطئه خائنانه پسر رضاخان، مزدور پست استعمار آمریکا و انگلیس بر اثر هوشیاری نیروهای ضداستعماری با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده شاه، خائن شماره یک از کشور فرار کرد و عده‌ای از دستیاران او دستگیر گردیدند ولی شکست این توطئه نباید به هیچ‌وجه این خوش‌باوری را بوجود آورد که گویا به‌طور کلی امکان تجدید توطئه‌های امپریالیستی از بین رفته و توطئه‌گران قلع‌وقمع شده‌اند. خطر توطئه به هیچ وجه مرتفع نشده و با تمام قوت خود باقی است...

دکتر مصدق و مقامات دولتی در برابر اعلام خطر حزب توده ایران و نزدیک شدن توطئه گوش‌شنوایی نداشتند و در نتیجه کودتاچیان در عمل خود تشجیع می‌شدند.

روز جمعه [۲۳ مرداد] ساعت پنج بعدازظهر خبر قطعی آماده شدن واحدهای لشکر گارد برای حمله به شهربانی به نام کلیه شرکت‌کنندگان در توطئه و نقشه آنان به مراجع دولتی اطلاع داده شد و در روزنامه‌های شنبه عصر منتشر گردید و یادآوری شد که کودتا به علت افشا شدن انجام نگرفت و خطر به هیچ وجه از بین نرفته.

معذلک ستاد ارتش و دولت در روز شنبه که کودتاچیان واحدهای گارد شاهنشاهی و بعضی از هنگ‌های پادگان تهران را به حال آماده‌باش برای عملیات نگهداشته بودند اطلاعی نداشتند و رئیس ستاد مانند هر شب برای استراحت به منزل ییلاقی خود رفته بود...

... هموطنان عزیز! تا بساط سلطنت از بیخ و بن برچیده نشود این مرکز خیانت باقی خواهد ماند و خائن به وجود خواهد آورد. وظیفه نهضت ضداستعماری کشور این است که پایگاه اصلی استعمار را در کشور درهم شکند و سلطنت را براندازد.

برچیده باد سلطنت، پیروز باد جمهوری دموکراتیک!

این است شعار روز مبارزان ضداستعمار باید بلادرنگ مسئله برافکندن سلطنت و برقراری جمهوری به رفراندوم گذاشته شود و مجلس مؤسان برای تغییر و تکمیل قانون اساسی طی یک انتخابات آزاد و دموکراتیک تشکیل شود... هرکس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت و یا جانشین کردن شاه فراری به‌وسیله مزدور دیگر محفوظ نگه‌دارد به جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد... حکومت نظامی که وجودش در حکم تعطیلی کلیه آزادی‌های دموکراتیک است در همه‌جا برچیده شود...»[۶۴]

اوایل صبح دولت طی اعلامیه‌ای که از طریق رادیو منتشر شد مبلغ یکصدهزار ریال را به‌عنوان پاداش برای دادن اطلاعات راجع به مخفیگاه سرلشکر زاهدی اختصاص داد.[۶۵] این درحالی بود که مدتی قبل سرلشکر زاهدی در انظار عمومی توسط دکتر معظمی از مجلس خارج شد و به منزلش رفت و با وجود آنکه دولت ادعای تحت تعقیب بودن سرلشکر زاهدی را سرمی‌داد هیچ اقدامی جهت توقیف او به عمل نیاورد. دولت در اعلامیه‌ای دیگر نیز ممنوعیت هر نوع تظاهرات را اعلام نمود.

ساعت ۱۰/۳۰ سرتیپ ریاحی طی ملاقاتی با افسران بلند پایه ارتش در سالن سخنرانی مدرسه نظامی و ایراد نطق برای آنان قانون

محمدرضا پهلوی و همسرش وقتی به سفارت ایران در رم مراجعه کردند با درهای بسته سفارت مواجه شدند. سفیر ایران حتی حاضر نشد کلید اتومبیل شخصی ثریا اسفندیاری را تحویل دهد تا شاه فراری ایران بیش از پیش تحقیر شود.

سفارت ایران در رم نیز حاضر به استقبال از شاه نشد. نظام خواجه‌نوری کاردار سفارت که زمان ورود شاه را می‌دانست بی‌اعتنایی نموده و برای گردش به ساحل دریا رفت و حتی کلید ماشین ثریا اسفندیاری که نزد سفارت به امانت بود را به وی تحویل نداد.

با توجه به اعترافات کودتاگران معلوم شد که سرتیپ دفتری یکی از دست‌اندرکاران کودتا بوده و قراراست در دولت کودتا عهده‌دار سمت ریاست کل شهربانی باشد. ولی دکتر مصدق به اعتبار نسبت خویشی که با او داشت حاضر به قبول این مهم نبود.

حزب دمکرات قم در نامه‌ای به دولت در تهران از اجحاف و بی‌عدالتی این شرکت در حق مسافران و زوار می‌نویسند. در پاییز ۱۹۱۵ وقتی میان ارتش روسیه و ژاندارمری ایران در نزدیکی قم درگیری رخ می‌دهد، دولت دستور می‌دهد ۵۰۰ تومان از محل عواید مالیات جاده که امتیازی در اختیار شرکت یادشده بود، به ژاندارمری پرداخت گردد. لینچ برای پرداخت ۵۰۰ تومان عوارض جاده را افزایش داد؛ اما اخذ عوارض بیشتر را تا سی ماه ادامه داد. شکایت مطرح شده از این رو بود که شرکت برای پرداخت ۵۰۰ تومان، ۵۰۰۰۰ تومان از مسافران و زوار ستاند. عرض‌حال‌دهندگان خواستار تحقیق درباره عملکرد شرکت و اقدام فوری شده بودند.

تفتیش ارزاق

واکنش دیرهنگام دولت ایران به بحران کمبود منابع غذایی، «تفتیش ارزاق» بود. این اقدام نه تنها بی‌تأثیر بود، بلکه بسیار هم مضر بود. یک وجه بسیار جالب این قضیه منحرف شدن انگشت اتهام از انگلیسی‌ها به سوی تولیدکنندگان داخلی ارزاق بود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۸، کالدول این طور تلگراف می‌زند:

در ایران تفتیش ارزاق ایجاد شده و یک افسر گمرکات بلژیکی مسئول این کار شده است.

او همچنین می‌افزاید:

صدور غله، گاو و گوسفند و غیره از ایران ممنوع شده است.[۶۴]

بعداً معلوم شد که «تفتیش ارزاق» در ایران منحصر به ولایت تهران بود. کالدول گزارش می‌کند:

افتخار دارم که در ضمیمه نسخه‌ای از ترجمه یک یادداشت (به شماره ۲۲۳/۳۹) از وزارت خارجه با تاریخ ۲۳م ماه جاری را به عرض برسانم که حاوی مقرراتی است که آقای م. مولیتور، مدیر کل ارزاق، در رابطه با خرید و جابجایی غله در ولایت تهران منتشر کرده است.[۶۵]

اطلاعیه به امضای لامبرت مولیتور، مدیرکل ارزاق و مباشر اموال سلطنتی، و با تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۱۸ (۱۳ میزان ۱۳۳۶) است و موارد زیر را در بر دارد:

به منظور انجام تصمیم کابینه وزراء در ۱۴م ذی‌الحجه ۱۳۳۶ (۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸) به شماره ۱۱۲۷ که در روزنامه ایران[۶۶] به چاپ رسیده است، مدیرکل ارزاق مفاد زیر را مقرر می‌دارد:

۱- تمام گندمی که در ولایت تهران به عمل می‌آید، به استثناء مقداری که به عنوان بذر و مصرف سالیانه زارعین و ملاکین استفاده می‌شود، در اختیار دولت است.

۲- حمل گندم از تهران و اطرافش مطلقاً ممنوع است.

۳- خرید و فروش گندم به شیوه معمول مجاز نیست.

۴- تنها دولت می‌تواند گندم بخرد.

۵- کسانی که مانع انجام مقررات تفتیش ارزاق شده و از مقررات ارزاق تبعیت نکنند بر اساس مفاد جداگانه‌ای که به تصویب کابینه رسیده، مجازات خواهند شد.

جزئیات این مفاد نیز آورده شده است که مهم ترین آنها شامل این موارد است:

همان طور که در اطلاعیه قبلی اعلام شده است، اگر کسی سعی کند از ولایت تهران گندم و جو خارج کند، چنانچه این گندم و جو متعلق به ولایت تهران باشد، مصادره خواهد شد. به منظور اجرای این امر قوای مخصوصی برای جلوگیری از خروج گندم و جو از ولایت تهران تشکیل شده است. حمل گندم و جو درون ولایت، مثلاً برای کشت، محدودیت ندارد. کسانی که اطراف تهران خانه دارند و پیش از انتشار این اطلاعیه گندم و جو خریده‌اند، می‌توانند بار خود را مشروط به آن که پیش از اول عقرب ۱۳۳۷ (۱۴ اکتبر ۱۹۱۸) خریده باشند، آن را به تهران بیاورند. اگر این عده گندم خود را قبل از این تاریخ نیاورند، دیگر اجازه نخواهند داشت که آن را بیاورند و دولت آن را خواهد خرید. اما ملاکان منوط به آن که از قبل مجوز از اداره ارزاق دریافت کرده باشند می‌توانند گندم و جوی کافی برای مصرف یک سال خود را به تهران آورده و پس از تفتیش اداره فوق‌الذکر به خانه خود ببرند.

آن عده‌ای که می‌خواهند گندم و جوی خود را خارج از ولایت تهران تهیه کنند مختارند چنین کنند منوط به آن که «بارنامه» (حواله حمل) خود را به امضای رئیس مالیه محلی که گندم و جوی خود را از آن خریده‌اند، برسانند تا به این وسیله نشان دهند که بارشان از خارج از این ولایت آمده است؛ بنا بر قانون، مالکان می‌باید پیش از آوردن گندم و جوی خود به تهران از اداره تفتیش ارزاق مجوز دریافت کنند.

در ادامه این اطلاعیه آمده است:

دولت گندم و جویی که احتکار شده یا به قصد تجارت به کار گرفته شده، ضبط خواهد کرد.

مالکان غله دو ماه از تاریخ این اطلاعیه فرصت داشتند تا دولت را از مقدار و محل غله خود آگاه کنند:

پس از انقضای این مدت مسئولین دولتی به اجبار غله کافی برای تأمین نیاز مردم را از ملاکان خواهند گرفت.

همچنین آمده است:

برای آن دسته از افرادی که پیش از انتشار این اطلاعیه غله خود را مخفی ساخته‌اند و بعد شخصاً به اداره ارزاق مراجعه کرده و مسئولین ارزاق را از غله خود مطلع کرده‌اند؛ در مورد غله آنها منطبق با مفاد همین اطلاعیه برخورد می‌شود.

در واقع یعنی دولت به اجبار و به قیمت خود غله آنها را خریداری خواهد کرد. اطلاعیه با این تهدید به پایان می‌رسد:

همه آنهایی که تلاش کنند با اقدامات مسئولین دولتی برای در اختیار گرفتن انبارهای غله در هر جا مخالفت کنند، به عنوان کسانی تلقی خواهند شد که از اطاعت قوانین دولت سرباز زده‌اند و علیه تسهیل تأمین ارزاق عمومی اقدام کرده‌اند؛ و بنابراین مطابق با بند چهارم مصوبه شماره ۱۱۲۷ کابینه با تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸ مجازات خواهند شد.

آخرین تهدید متوجه ملاکان است:

دولت علاوه بر مجازات همه افرادی که مستقیماً با اقدامات دولت مخالفت کنند، کلیه ملاکان و دلالان محلی غله را که مشوق چنین امری باشند، پیگرد و مجازات خواهد نمود.

این مقررات نمی‌خواست مسئله کمبود واقعی را که به سبب خریدهای انگلیسی‌ها به وجود آمده بود حل کند و چنین نیز نشد. به نظر می‌رسد که هدف اولیه این مقررات آن بود که دلیل قحطی را «احتکار» و انباشتن ملاکان و تجار جلوه دهند.

احمدشاه یکی از ملاکانی بود که به عنوان جوانی حریص و بی‌رحم شهرتی بی‌مثال به هم زده بود. سائرد مشخصاً از واقعه‌ای تلخ در بحبوحه قحطی درباره احمدشاه و حق فروش غله می‌نویسد:

شاه ایران را کسانی که می‌شناسند جوانی بی‌اندازه پول‌دوست معرفی می‌کنند و دوستان صمیمی و هوادارانش می‌گویند او گمان می‌کند احتمالاً آخرین پادشاه ایران خواهد بود و از این رو پیش از آن که تاج و تخت از دست برود، باید تا جای ممکن پول جمع کند. برای ذکر نمونه‌ای از میل شاه به کسب ثروت آن هم به هر شکل ممکن، من به ذکر مجدد نمونه‌ای در این باره می‌پردازم که یک بار محرمانه ارباب کیخسرو شاهرخ برایم گفت. او سیاستمدار و بازرگان بسیار برجسته‌ای در تهران است که آقای شوستر در کتاب خود او را تنها مرد شریف ایران دانسته است.

سائرد قضیه احمدشاه و بار گندمش را در ضمن ماجرایی این‌گونه توصیف می‌کند:

این مرد [ارباب کیخسرو] یکی از اعضای کمیسیون امداد تهران است که در زمستان گذشته ارقام کلانی از کمک‌های مالی آمریکایی‌ها را هزینه کرد. او مأمور بود برای این کمیته گندم بخرد و می‌دانست که شاه حجم قابل‌توجهی گندم دارد. از این رو با مباشر شاه تماس گرفت و موضوع را از او پرس و جو کرد. مباشر گفت شاه مقداری گندم دارد که خرواری نود تومان می‌فروشد. (یک تومان حدوداً برابر ۲ دلار، مطابق با نرخ تبادل فعلی است و یک خروار ۶۵۰ پوند است). آقای کیخسرو گفت که چند خروار را به این قیمت خواهد خرید و بعداً همراه با اسناد فروش، پول را خواهد آورد. اندکی بعد نماینده شاه تماس گرفت و گفت که شاه را ملاقات کرده و او اکنون تصمیم گرفته است این گندم‌ها را خرواری ۹۵ تومان بفروشد. آقای کیخسرو با علم به این که از جای دیگری نمی‌تواند برای مردم گرسنه تهران گندم تهیه کند، باز هم پذیرفت. بالاخره پیش از ورود او به کاخ برای عقد قرارداد، بار دیگر نماینده شاه با او تماس گرفته و می‌گوید که شاه درباره موضوع بیشتر تأمل کرده و تصمیم گرفته که گندم‌ها را خرواری ۱۰۰ تومان کمتر نفروشد و شاه در تمام این مدت می‌دانست که بنا بود این گندم برای تغذیه رعایای گرسنه خود او به مصرف برسد و احتمالاً کمیته آن را به هر قیمتی می‌خرد. بالاخره هنگامی که کیخسرو به کاخ وارد شد دریافت که شاه تصمیم گرفته است اصلاً گندم خود را نفروشد و ترجیح داده است صبر کند تا هنگامی که قیمت‌ها به مقدار قابل توجهی بالاتر برود.[۴۷]

این قضیه در خاطرات عمیدی نوری نیز آمده است. او می‌نویسد:

تهران در آتش قحطی سوخت و مردم وحشت‌زده بودند. محصول اطراف تهران در آن سال اندک بود و نانوایی‌ها به ندرت کار می‌کردند. گندم خرواری دویست تومان بود و همه می‌دانستند که احمدشاه محصول گندم خود را انبار کرده و خرواری دویست تومان می‌فروشد. مردم او را احمد کاسب نام نهاده بودند.[۴۸]

یادداشت‌های دولت ایران درباره خریدهای غله انگلیس

دولت ایران تردیدی نداشت که خرید ارزاق توسط انگلیس باعث بروز قحطی در ایران شده است. وزیرمختار ایران در واشنگتن، میرزا علی‌قلی‌خان، نبیل‌الدوله، در یادداشت (شماره ۱۷۷) خود با تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۱۸، ترجمه‌ای از آخرین تماس خود را با وزارت خارجه ایران درباره اوضاع ایران ضمیمه می‌کند. نبیل‌الدوله می‌نویسد:

افتخار دارم برای اطلاع دولت شما ترجمه‌ای از آخرین مکاتبات دریافت شده از دولت ایران را به عرض برسانم. این مکاتبات حاکی از آن است که خاک ایران توسط قشون قدرت‌های متخاصم اشغال شده است و این علاوه بر نقض بی‌طرفی ایران، منجر به جریحه‌دار شدن احساسات مردم و به وجود آمدن اوضاعی ناگوار شده است که بلای قحطی تنها یکی از ابعاد آن است. همراه با ارائه این اطلاعات ضمیمه تقاضا دارم به عرض برسانم ایران چشم به آمریکا دارد تا به وی اطمینان دهد پس از جنگ چنین شرایط نومیدکننده‌ای که مردم این سرزمین کهن را محنت زده کرد، تکرار نگردد. ما اطمینان کامل داریم موهبت اصول گرانقدر انسانیت و عدالت که دولت شما اعلام می‌دارد، در روز صلح به ایران نیز سرایت خواهد کرد؛ به یکی از کشورهایی که در سال‌های طولانی آزمون‌های متعدد را با رنج طولانی تاب آورده است.

یکی از ضمایم، تلگرامی (بدون تاریخ) از وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در لندن است. در این تلگرام چنین آمده است:

سفارت انگلیس سیاست خود را تغییر نداده است و تمایلی هم به تغییر سیاست خود نشان نمی‌دهد. انگلیسی‌ها قشون و ادوات خود را به نقاط ایران در شرق و غرب اعزام می‌دارند و هیچ وقعی هم به اعتراض‌های دولت ایران نشان نمی‌دهند. مقام‌های انگلیسی در اکثر نقاط ایران سخت مشغول خرید غله‌اند. این جریان بر مشقاتی که مردم ایران به خاطر اقدامات کشورهای متخاصم در خاک خود به آن دچارند، می‌افزاید. مصایب متعددی که این مردم به آن دچارند، از جمله قحطی که روزانه جان بسیاری را می‌گیرد، به خاطر تجاوزات خارجی از این دست است. روشن است که مردم چگونه به این اعمال انگلیس می‌نگرند... اگر اشغال انگلیسی‌ها ادامه یابد، ایران بار دیگر به عرصه جنگ تبدیل شده و خصوصاً در این سال قحطی و خشکسالی به این اوضاع هولناک دامن زده خواهد شد.

ضمیمه دیگری که نبیل‌الدوله به وزارت خارجه آمریکا ارائه کرده است، ترجمه اعلامیه «کمیته خشم عامه» با تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۱۸ است. در ۱۱ مارس ۱۹۱۸، سفارت انگلیس در یادداشتی به دولت ایران به آن اطلاع داده بود که قشون انگلیس در آستانه یورش به غرب ایران هستند، و بعد در آن خواسته شده بود که دولت ایران پلیس جنوب را به رسمیت بشناسد. «کمیته خشم عامه» در پاسخ در جلسه ۱۹ مارس ۱۹۱۸ خود، اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن خریدهای غله انگلیس را سبب قحطی دانست. در این اعلامیه آمده است:

علاوه بر این، دولت انگلیس با خریدن و انبار کردن ارزاق در ایران، این کشور را دستخوش کمبود و قحطی هولناک کرده است.[۴۲]

خصومت نسبت به انگلیسی‌ها عمق بیشتری می‌یابد. نوبهار ۱۰ مارس ۱۹۱۸ (شماره ۱۰۷) از شکایات مردم قم از مسئولین شرکت انگلیسی لینچ تراسپورت[۴۳] گزارش می‌کند. چهل و یک نفر از اعضای

احمدشاه ایستاده در میان تصویر به همراه پرنس ادوارد، پرنس آرتور و لرد کرزن در ضیافتی در لندن ۱۹۱۹

صف طولانی مردم تهران برای دریافت نان در یک کاروانسرا؛ در حالی که بر اثر قحطی، مردم تهران میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زدند. احمدشاه با احتکار گندم از توزیع آن در بازار خودداری می‌کرد.

تلگرام وزارت خارجه ایران به لندن: مقام‌های انگلیسی در اکثر نقاط ایران سخت مشغول خرید غله‌اند. این جریان بر مشقاتی که مردم ایران به خاطر اقدامات کشورهای متخاصم در خاک خود به آن دچارند، می‌افزاید. مصایب متعددی که این مردم به آن دچارند، از جمله قحطی که روزانه جان بسیاری را می‌گیرد.

در خاطرات عمیدی نوری نیز آمده است: تهران در آتش قحطی سوخت و مردم وحشت‌زده بودند. محصول اطراف تهران در آن سال اندک بود و نانوایی‌ها به ندرت کار می‌کردند. گندم خرواری دویست تومان بود و همه می‌دانستند که احمدشاه محصول گندم خود را انبار کرده و خرواری دویست تومان می‌فروشد. مردم او را احمد کاسب نام نهاده بودند.

بازخوانی گوشه‌ای از خیانت آخرین شاه قاجار به مردم ایران:

احمدشاه یا احمد کاسب

حاجعلی کیا و سازمان کوک به روایت اسناد ساواک - ۱۶

زمین‌خواری‌های سپهبد کیا صدای دربار را هم درآورد

یکی دو سال بعد از اجرای برنامه اصلاحات ارضی شاهنشاهی، بخشدار چالوس در گزارشی پیرامون زمین‌های زراعی و ویلای تابستانی سپهبد کیا در روستایی به نام «آیش‌بن» و نفوذ محلی وی، نوشت:

«در چند کیلومتری شهر، محلی است به نام آیش بن، که محل زراعت و تابستانی تیمسار بازنشسته سپهبد کیا می‌باشد. ایشان دارای نفوذ زیادی است و عده‌ای از اهالی چالوس، حالا روی چه جهاتی است، منافع و مصالح آنها ایجاب می‌کند، به ایشان نزدیک هستند. تیمسار نامبرده هم سعی می‌کند نفوذ خود را به وسیله طرفدارانش اعمال و حفظ نماید. از جمله کسانی که تحت نفوذ نامبرده هستند، انجمن شهر چالوس و آقای عباسی شهردار محل است... موقعی که بازرس وزارت کشور به چالوس آمده بود، آقای زال زر که از فدائیان جنگ و از عناصر شاهدوست و سال‌ها مبارزه با توده‌ای‌ها کرده بود، نامه‌ای به ایشان تقدیم و درخواست کرده بود که از دولت بخواهند نفوذ تیمسار را از سر ما ملت کم کند و منظور آنها هم این است که این شهر از نفوذ تیمسار پاک شود و صاحب نفوذ و قدرت باید دولت باشد نه‌اشخاص»[۱۷۱]

و سه ماه بعد از این گزارش، با صراحت به تصرف عدوانی املاک زارعین منطقه توسط اواشاره شد:

«سپهبد کیا از یک سال قبل برای بسط نفوذ خود، املاکی که در شهرستان‌های شمالی و در زمان تصدی اداره دوم ستاد کل بزرگ ارتشتاران به دست آورده، مشغول اقداماتی شده و با اعمال نفوذ، رؤسای ادارات محلی را از بین طرفداران خود انتخاب و منصوب می‌نماید، تا برای ادامه عملیات خلاف خود حامی و پشتیبان قانونی داشته باشد و املاک زارعین را تصرف نماید.»[۱۷۲]

پس از تحقیق، معلوم شد که سپهبد کیا در فروردین ماه سال ۱۳۳۸ش، «پنج دانگ مشاع از ششدانگ قریه آیش بن دهستان کلارستاق» را از اداره املاک پهلوی خریداری نموده و برای احداث جاده، قصد تصرف زمین‌هایی که در مسیر قرار دارند را دارد.[۱۷۳]

نتیجه این تحقیقات مشخص نیست؛ ولی چهار سال بعد از آن، در سال ۱۳۴۷ش، فردی به نام قربانعلی پورکریمی در شکایتی به دفتر مخصوص شاهنشاهی نوشت:

«تیمسار بازنشسته سپهبد حاج علی کیا بدون توجه و رعایت قانون، با تشکیل عده‌ای پارتیزان از ایادی جیره‌خوارش، با تجاوز و تخریب‌های شبانه که پرونده آن در دادگستری نوشهر و ژاندارمری چالوس مطرح است، که عملیات تخریبی ایادی تیمسار نامبرده در چند روز اخیر امور زراعتی برنجکاری اینجانب قربانعلی پورکریمی کشاورز قریه گرامیجان آیش بن چالوس فراهم نموده، چاکر را از هستی ساقط ضمن تقاضای خسارت استدعای رسیدگی و رفع مزاحمت از اینجانبان را دارد که سپهبد بالا با اعمال زور و نفوذ و غارت تخریب فراهم آورده، انتظار بذل توجه بیشتری داشته تا حقوق حقه کشاورزان پایمال زور شخصی که خود را روزی امیری مقتدر و حامی جان و مال و ناموس افراد کشور دانسته، امروز برای منافع شخصی چنین گستاخانه و بی‌اعتنا به قانون که انقلاب سفید شاه و ملت نام دارد و مورد احترام و مرحمت شخص اول مملکت و مقامات عالیه کشور است، نموده و همچنین از مقام گذشته خود که مورد احترام فرماندهان و رؤسای نظامی منطقه و مردم شاهدوست و خدمتگزار است سوءاستفاده می‌نماید.»[۱۷۴]

سه ماه بعد از این شکایت، در مهمانی خصوصی منزل خواهرش که استاندار وقت مازندران نیز حضور داشت، معلوم شد که سپهبد کیا قصد ایجاد پلاژ در املاک اختصاصی خود را داشته و از استاندار تقاضا نموده تا اجازه‌ی آن را از شاه بگیرد.[۱۷۵]

«تیمسار بازنشسته سپهبد کیا مقدار ۵ دانگ از قریب ۱۶ هکتار زمین ساحلی نزدیک سرداب رود چالوس را در اختیار دارد، که می‌خواهد جاده‌ای ساحلی به طول دو کیلومتر و عرض... در آن احداث و تأسیسات پلاژ ایجاد نماید.»[۱۷۶]

از نتیجه احداث این جاده و پلاژ نیز مطلبی در سوابق موجود نیست؛ ولی در ۳ سال بعد از آن، گزارشی تهیه گردید که معلوم شد سپهبد کیا نه تنها در تصرف زمین‌های بایر و مزروعی توانمندی خاصی دارد که در معامله با دربار نیز، دارای این توانایی می‌باشد:

«نامبرده در چندی قبل ملکی را از دربار خریداری می‌نماید و چون کل مبلغ را نپرداخته، آن را به رهن وزارت دربار می‌گذارد؛ ولی از طرف دیگر روی آن ملک معاملاتی خلاف انجام می‌دهد که مغایر با اصول حقوقی و اخلاقی بوده است. نامبرده به دستور بازپرس شعبه ۳۱ نوربخش ممنوع‌الخروج می‌گردد، ولی اخیراً دادستان تهران، پیشوائی اجازه خروج وی را از کشور داده است.»[۱۷۷]

که البته این گزارش نیز، مانند دیگر گزارش‌های موجود در سابقه، مورد پیگیری واقع نشد و سپهبد کیا محکم و استوار به فعالیت‌های خود ادامه داد.

تجارت داخلی و خارجی

حاجعلی کیا، در زمان تحصیل نظامی در سوئد، راه و رسم معامله با خارجیان را نیز فراگرفت و فعالیت‌های تجاری‌اش را آغاز کرد که تا پایانِ عمر مشغولِ آن بود و در این رابطه، با سفرای سوئد در ایران نیز ارتباط داشت.[۱۷۸] وی در این رابطه می‌گوید:

«من، پس از پایان تحصیلات عالیه نظامی در سوئد بودم که جنگ جهانی درگرفت و راه مراجعتِ من به وطن، با تمام علاقه‌ای که داشتم، بسته شد... به همین جهت برای استفاده از وقت، به مطالعه و درس و سپس عمل تجارت پرداختم و در همان استکهلم، با کمپانی لیه تورنه که از کمپانی‌های بزرگ صادرکننده سوئد بود، شرکتی به نام شرکت تهران تشکیل دادم، با تجار ایرانی منجمله برادرم که با مقادیر زیادی کالای ایرانی بخصوص فرش، در آلمان و اطریش محصور مانده بودند، ارتباط تجارتی برقرار و اجناس آنها توسط من در سوئد به فروش می‌رفت. رفته رفته در نتیجه درستی و پشتکار و انصاف که در خارجه از شرایط اساسی موفقیت در زندگانی است، سرمایه به دست آوردم و طوری در رفاه بودم که اغلب وقتی به علت جنگ و بدی ارتباط، بودجه سفارت ما در استکهلم دیر می‌رسید، من به سفارت وام می‌داد.»[۱۷۹]

تیمسار بازنشسته سپهبد حاج علی کیا بدون توجه و رعایت قانون، با تشکیل عده‌ای پارتیزان از ایادی جیره‌خوارش، با تجاوز و تخریب‌های شبانه که پرونده آن در دادگستری نوشهر و ژاندارمری چالوس مطرح است، کشاورزان منطقه را از هستی ساقط کرده.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

۷
نیمهٔ پنهان
۳۲۴۷
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
روایتی از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲